

روحانیت متعهد، به خون سرمایه داران زانو صفت تشنه است و هرگز با آنان سرآشتی نداشته و نخواهد داشت. آنها با زهد و تقوا و ریاضت درس خوانده‌اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز به همان شیوه زاهدانه و با فقر و تهیدستی و عدم تعلق به تجملات دنیا زندگی کرده‌اند.

امام خمینی

صبحیه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۶

نخب

اینک خونخواهان حسین بر خط سرخ تاریخ نشسته اند تا هم چون حر تقدیر خود را رقم زنند.
اینک جان بر کفان قبیله ی هجرت در جشن پیروزی، فریاد حسین را تکرار می کنند.
و آنان که قامتشان از قیامت امتنان شکسته، بر سوگ زمستانشان نشینند که بهار قیامان تازه آغاز گشته است.
شهید مهدی رجب بیگی

نخب - ارگان بسیج دانشجویی پردیس دانشکده های فنی دانشگاه تهران | شماره بیست و ششم، هفته ی سوم دی ماه ۱۳۸۵ | مدیر مسئول: علیرضا امامی | سردبیر: محمد ثقفی | پیامک: ۰۹۱۲۷۶۳۹۲۲۴ | nabz@bddf.ir

جمعه ی شگفتی ها

یادداشت هایی از آخرین نماز جمعه ی تهران به اجماع هاشمی رفسنجانی

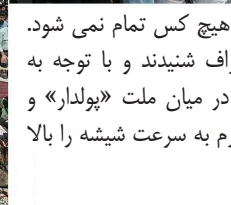
هادی آگاهی

طول خیابان حرکت می کردند. افرادی با نمادهای کاملا واضحی از موسوی (مثل سربند و ...) به دقت جمعیت را رصد می کردند و گاه گاهی توصیه ای به حاضران می کردند

بعداً فهمیدم که زیر سقف بطور کامل حامیان احمدی نژاد و پیروان رهبری بوده اند اما فضای بیرون از سقف را هر دو طیف پر کرده بودند ولی در کل حامیان احمدی نژاد در داخل پرتنگ تر بوده اند.

داشتیم در طول خیابان به سمت پایین حرکت می کردیم که «سوت و کف» حاضران در حمایت از مطرح شدن مسئله ی «چین»، برای اولین بار در نماز جمعه اتفاق افتاد! شعار «مرگ بر چین» بعد از سوت کف فراگیر شد.

حضور «بانوانی که در کنار آقایان نشسته بودند»، ما را مجاب می کرد که برای اقامه ی نماز، به صفوف اول نزدیک شویم. تیپ و قیافه ی حامیان موسوی برای من که نماز جمعه های قبلی را هم دیده



ماشین را در نزدیکی دانشکده ی فنی (یک کوچه پایین تر خانه ی محمد) پارک کردم و پیاده به سمت محل نماز راه افتادم.

برادرم به تدریج که در خیابان کارگر به سمت پایین می رفتیم، به حامیان موسوی نگاه می کرد و با صدای نسبتاً آرامی تیکه می انداخت. خیلی تاکید داشت که «احمدی نژاد» چه کرده است که این ها هم نماز جمعه شرکت می کنند!

به سمت نماز که میرفتیم، با خودم می گفتم، محمد راست می گفت؛ «هاشمی سیاست مدار کیسی است» (= هوش سرشاری برای کنترل جماعت دارد). از بالای پارک به سمت خیابان کشاورز رفتیم و این مسیر را از درون محوطه ی پارک عبور کردیم. مردم و عابریانی که رادیو داشتند، با تیپ هایی عجیب و غیر نماز جمعه ای به سخنان هاشمی گوش می کردند

برای دیدن حاضران، سر بالا راه می رفتم. «خانم هایی با آرایش های عجیب و غریب» و «پسرهای گوگولی» زیاد بودند! هنوز باورم نمی شد که اینها برای نماز آمده اند.

وقتی که به محل نماز رسیدیم، تقریباً میانه ی خطبه ی اول بود. خیابان کشاورز از جمعیت تهی بود اما خیابان قدس تا تقاطع کشاورز، پر از مردم شده بود. به وضوح رنگ سبزی که حامیان موسوی به دستشان بسته بودند، فضای خیابان را به یک میتینگ انتخاباتی تبدیل کرده بود. لیدرهای حامی موسوی در بین جمعیت خودنمایی می کردند.

از درون خیابان قدس و از میان مردم، به سمت درب دانشگاه حرکت کردیم. جمعیت حامیان موسوی در اکثریت بودند و حزب الهی ها در این میان بیشتر در کناره ها نشسته بودند و یا در

یقه سفیدهای کثیف

محسن بانزاد

یکم) مسئولین مقدس نیستند. این مردم انقلاب کردند تا خود، زمام امور خویش در دست گیرند. مسئولین انقلابی، چون رجایی و خامنهای و حبیبی و فارسی و شببانی و بهشتی و موسوی، در میان مردم می‌زیستند. مردم مسئولین را هر روز در میان خود می‌دیدند. مسئولین به خاطر مسئولیتشان شرافتی بر مردم نداشتند، کیسه تازه ندوخته بودند و گردنشان افراشته نبود که: ما مسئولیم!

دویم) ترورهای منافقین باعث شد مسئولین به «دلایل امنیتی» از میان مردم ائاثیه بکشند به «برخی اماکن خاص». جاهایی که مردم به ایشان دسترسی نداشتند. مسئولین را نه در محل میشد پیدا کرد و نه در مسجد محل، با این حال مسئولین هنوز از مردم بودند، گرچه میان مردم نبودند. اتاقهای مسئولین هنوز ساده و بی‌تکلف بود. بوی رجایی هنوز می‌وزید. مسئولین به خاطر تقوایشان مورد احترام مردم بودند نه به خاطر «محافظان آهنین» و «ماشین‌های ضدگلوله».

سیم) مسئولین کم‌کم از مردم جدا شدند. دیدیم خرده فرهنگ حاکم بر این خانواده‌ها، طبقه جدید اجتماعی به وجود آورده است. فرزندان مسئولین با هم ازدواج می‌کنند. مسئولین در محلات خاصی ساکن شده‌اند. مسئولین از لحاظ اقتصادی هم دیگر جزو «مستضعفین» نیستند. وزیر صنایع سنگین در جلسه استیضاحش از نمایندگانی که «پاترول» دریافت نکرده‌اند می‌خواهد به دفترش مراجعه کنند ... هنوز به نیمه دهه شصت نرسیده‌ایم ...

چارم) مسئولین با استفاده از رانتهای اقتصادی تبدیل شده‌اند به «کاتالیزور» انواع منقاصات و مزایدهات و فاینانس‌های داخلی و خارجی. شرکتی با دولت قرارداد می‌بندد که با «حاج آقا» رابطه داشته باشد. مسئولین از رهگذر دلالی اقتصادی، به جایی رسیده‌اند که حتی محلات امن مرکز تهران هم جایشان نیست، مسئولین می‌روند بالاتر: الهیه، فرمانیه، کامرانیه ...

پنجم) مسئولین، حزب سیاسی تشکیل می‌دهند. مسئولین برای مجلس لیست معرفی می‌کنند. مسئولین هم قدرت دارند و هم ثروت. هیچ کس را قدرت نقد مسئولین نیست، منتقدان سرکوب می‌شوند. روزنامه‌های منتقد تعطیل می‌شوند و روزنامه‌نگاران منتقد - اگر وابسته به جایی نباشند - چنان بلایی سرشان می‌آید که امثال مهدی نصیری تجربه‌اش کردند. مهدی نصیری با نامه شخصی رهبری آزاد می‌شود. مسئولین خدایان ایران زمینند.

ششم) مسئولین نه به فکر آرمانهای امام‌اند که با عربستان رابطه نداشته باشند، نه به فکر نهج‌البلاغه‌ی علی‌اند که رشوه بگیرند و ارتشا نکنند. مسئولین دوستانی در قوه قضا دارند. قوه قضاییه هم در داستان «حاج آقا و دوستان یقه‌سفید» اش شریک است. قضات توانایی اعلام جرم علیه دوستان «حاج آقا» را ندارند و هر کس که به ساحت کبریایی مسئولین تعدی کند به عقوبت سختی گرفتار می‌شود. اوایل دهه هفتادیم.

هفتم) اصلاحات می‌آید اما مسئولین تکان نمی‌خورند. وزیر میشود معاون، مدیرکل می‌شود وزیر. رئیس جمهور میشود رئیس مجمع. وزیر میشود رئیس جمهور. نخبگان مردم را می‌فریبند، روشنفکرها اجازه پیدا میکنند در زمینی امن بازی کنند؛ به شرطی که وارد حیاط خلوت نشوند. آنهایی که وارد حیاط خلوت بشوند دچار «قتل‌های زنجیره‌ای» می‌شوند. آن کسی هم که «خیلی» میدانند باید داروی نظافت بخورد و همسرش بشود «ماده سوسک». مسئولین برای مداوا هر روز در اروپا هستند. اواخر دهه هفتادیم.

هشتم) مسئولین هنوز هم هستند. اسمشان عوض شده، کامرانیه شده شهرک محلاتی؛ الهیه شده شهرک قائم و مینی‌سیتی. آقازادگان جدید در راهند، یقه‌سفیدهایی که روزی «مستضعف» بودند و با رای «مستضعفین» روی کار آمدند هم حزب دارند و هم قدرت اقتصادی. تاریخ تکرار میشود. اواخر دهه هشتادیم. راستی چه خبر از پیمان‌کاری‌های نفتی و عمرانی و مخابراتی؟

استات اوایل؛ تراژدی عدالت

پرونده ی رشوه خواری مهدی هاشمی رفسنجانی

محمد ثقفی

۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۳: پلیس مبارزه با جرایم مالی نروژ (موسوم به اوکوکریم) با حمله به دفاتر مرکزی استت اوایل، در جستجوی اسناد قرارداد مشاوره ۱۵ میلیون دلاری بزرگترین شرکت نفتی نروژ با شرکت هورتون است. هورتون، یک شرکت مشاوره سرمایه گذاری واقع در لندن می باشد که با فرزند رئیس جمهور سابق ایران، مهدی، ارتباط نزدیک دارد.



دلیل تخطی از مقررات حسابداری و ضد ارتشا ذیل این قانون، در زمینه پرداخت رشوه به مقامات ایرانی در جهت پیشبرد منافع تجاری خود خاطی شناخته شده و به پرداخت جریمه ۱۰.۵ میلیون دلاری محکوم می شوید.

پی نوشت ۱: (۱۳۸۲) مجلس ششم و وزارت اطلاعات خانمی طی زد و بندی با مجمع تشخیص مصلحت

نظام، م. ه. را تبرئه می کند. با وجود محکومیت رشوه دهنده در نروژ و آمریکا! مهدی هاشمی برای یک سال آینده هم (تا پایان دولت خاتمی) رئیس سازمان بهینه سازی مصرف انرژی می ماند!!

پی نوشت ۲: (۱۳۸۵) بسیج دانشجویی دانشگاه تهران پرونده ای برای مهدی هاشمی رفسنجانی تشکیل می دهد که مدارکش صورت جلسات دادگاه های نروژ و آمریکا برای شرکت استات اوایل بود که نام مهدی هاشمی در آن ها آمده بود.

پی نوشت ۳: (۱۳۸۶) پس از یک سال راکد ماندن پرونده و پیگیری های بسیج دانشجویی دانشگاه تهران، بازپرس صادقان اعلام کرد که به علت مفقود شدن (= بخوانید مفقود کردن) مدارک پرونده، قرار منع تعقیب برای مهدی هاشمی صادر شده است.

پی نوشت ۴: (۱۳۸۶) پس از انتشار ویژه نامه ی سپیدار و تجمع دانشجویان بسیجی روبه روی دادگستری در اعتراض به بی کفایتی دستگاه قضایی، مسئولین پیگیری این پرونده از بسیج دانشجویی دانشگاه تهران احضار و تهدید می شوند.

پی نوشت ۵: (۱۳۸۸) پس از نام بردن احمدی نژاد از فرزندان هاشمی و استات اوایل در مناظره ها، هاشمی در نامه ای به رهبر آن ها را کذب محض می داند.

پی نوشت ۶: (۱۳۸۸) مهدی هاشمی رفسنجانی به عنوان اسپانسر بزرگ جنبش سبز، تنها عضو کمیته ی ایکس (شورای راهبردی جنگ روانی اصلاح طلبان در انتخابات گذشته) است که بازداشت نمی شود و به لندن می رود و از آن جا دادستان تهران را تهدید می کند.

پی نوشت ۷: (۱۳۸۸) اکبر هاشمی رفسنجانی در مشهد می گوید استات اوایل توطئه ی اسرائیلی برای بدنام کردن او بوده است.

پی نوشت ۸: کلاهت را بالاتر بگذار، آقای عدالت! *اسناد نوشته ی بالا که در پیگیری های قضایی هم استفاده شده بود، در سایت های فارس و الف موجود است.

دادگاهی در نروژ، اکتبر ۲۰۰۴: «نماینده محترم شرکت استت اوایل، شرکت شما به جرم نقض قوانین مدنی نروژ در تحریک تبعه خارجی به ارتشا برای پیشبرد منافع مالی که از مصادیق فساد مالی به حساب می آید، به پرداخت ۳ میلیون دلار معادل ۲.۴ میلیون یورو جریمه به دولت نروژ محکوم می شود. مدارک در مورد تحقق یا عدم تحقق ارتشا در ارتباط با شرکت هورتون ناکافی تشخیص داده می شود و استت اوایل از اتهام ارتشا تبرئه می گردد.»

جلسه هیات مدیره استت اوایل، اکتبر ۲۰۰۲: «... همانطور که مطلع هستید ما از اوایل ۲۰۰۱، مطالعات و مذاکرات خود را با ایرانی ها آغاز کردیم. پس از آشنا شدن به قواعد بازی در بازار نفت و پروژه های نفت و گاز ایران، من به دنبال فرصتی برای ملاقات با پسر جوان [مهدی] بودم و این فرصت سرانجام در برکن در محل شرکت خودمان به من دست داد. مهدی به من گفت برای موفقیت کار می بایستی کمیسیونتی از طریق هورتون و عباس یزدی ۳۴ ساله که از ایرانیان مقیم لندن و موسس هورتون است به وی پرداخت شود. ... ما در ژوئن امسال یک قرارداد اسمی و فرمالیته مشاوره با هورتون منعقد کردیم که براساس آن قرار شد ظرف پانزده سال، مبلغ یازده میلیون دلار به هورتون پرداخت شود. هم چنین مطلع هستید که ما، بر اساس تقاضای آقای یزدی پس از این قرار داد با پرداخت حدود نیمی از مبلغ ۱۱ میلیون دلار و طی دو فقره انتقال وجه از طریق یک حساب بانکی در نیویورک به یک حساب بانکی در شبه جزایر قبرس و جمعا به مبلغ ۵.۲ میلیون دلار، به اولین بندهای قرارداد عمل می کنیم. و نیز اطلاع دارید که چهار ماه بعد از قرارداد اولیه مان، یعنی همین چند هفته پیش، اولین ثمره قرار داد مشاوره خود را با بردن یک پروژه ۳۰۰ میلیون دلاری در پارس جنوبی به دست آوردیم.... من، ریچارد هابرد، به عنوان نائب رئیس اجرایی استت اوایل خود را در این رسوایی شریک می دانم و همانند همقطاران خود، رئیس و رئیس اجرایی استت اوایل استعفا می دهم.»

هاشمی و فتنه سبز

ایمان حسینی

ایشان که در مورد آزادی طلبه ای که به جرم انتقاد از ایشان دستگیر شده بود و ماهها در زندان بود، گفته بودند که طبق قانون عمل شود، متأسفانه در نماز جمعه در اظهاراتی دور از انتظار گفتند که زندانیان آزاد شوند. این در حالی بود که جرم بسیاری از آنها اثبات شده بوده و خود اعترافاتی هم کرده بودند.

البته تلاشهای ایشان برای آشتی ملی از حرکات مثبتی بود که آغاز کردند که البته به خاطر وارد بودن اشکالاتی بر آن به اجرا در نیامد.

متأسفانه اعمال اطرافیان آقای هاشمی موجب رنجش خاطر بیشتر مردم گشته است. اظهارات سخیف فائزه هاشمی در یک تجمع، دستگیری او در روز دیگر، فعالیت های مهدی هاشمی و سپس گریختن او به دامان انگلیس و باز نگشتن او بنا به خواست دادستان برای ارائه پاره ای توضیحات از مسائلی بود که توده ها آن را متوجه شخص ایشان می دانند.

اظهارات آقای هاشمی در مشهد هم متأسفانه بیانگر این نکته بوده که ایشان در صدد مقابل هم قرار دادن مردم هستند که البته منافی تلاش ایشان برای ایجاد وحدت است که انتقادهای زیادی در پی داشت.

امیدواریم که پیام واضح ملت در روز نهم دیماه تلنگری باشد به برخی خواص و مخصوصاً ایشان که می توانند در ایجاد آرامش در جامعه نقش مهم تری را ایفا کنند و رجای آن داریم که با حرکت های مثبت در جهت منافع انقلاب اسلامی و نه صرفاً گروهی خاص ایشان جایگاه خودش را در اذهان توده های ملت بازسازی کند

یافتن ناآرامی ها در کشور بود. نظر سنجی های روز بعد از مناظره نشان داد که ایشان در ذهن توده ی مردم جایگاه مخدوشی دارند که نفی ایشان در مناظره باعث رشد چشمگیر رای رئیس جمهور



در زادگاه ایشان در رفسنجان هم مردم در حرکتی خودجوش نام میدان «سردار سازندگی» را به «امام حسین» تغییر داده اند.

گردید. اما ایشان با عدم درک این پیام روشن مردم، به نامه نگاری هم پرداخت که این ذهن مخدوش را این بار آتشین ساخت. در حقیقت رهبری در خطبه ی ۲۹ خرداد سعی داشتند که این ذهنیت مردم را با مایه گذاشتن از اعتبار خود، ترمیم ببخشند که سه عامل بر موفقیت کم این ترمیم اثر گذار بود. یکی با سابقه بودن ذهنیت مردم از ایشان، دوم اظهارات متهمان در دادگاه ها و سوم قدر ندانستن این فرصت توسط شخص ایشان.

در خبرها آمده بود که در خروش میلیونی مردم در روز نهم دی علیه فتنه گران، در شهرهایی مانند تهران، اصفهان و کرمان و چندین شهر دیگر توده های مردم شعارهایی علیه آقای هاشمی داده اند. در زادگاه ایشان در رفسنجان هم مردم در حرکتی خودجوش نام میدان «سردار سازندگی» را به «امام حسین» تغییر داده اند. جدای از اینکه ما همواره باید همراه رهبران حرکت کنیم نه جلو بیفتیم نه عقب، اما این مواضع توده های مردم نیاز به بازشناسی دارد. به راستی چرا مردم ما آقای هاشمی را در حرمت شکنی روز عاشورا هم مقصر می دانند؟ البته شاید این موضع ناشی از سکوت و عدم موضع گیری به موقع ایشان باشد اما به صراحت می توان گفت این حرکتها ناشی از مواضع و حرکت های ایشان و وابستگانشان در حوادث اخیر می باشد.

نام ایشان در چند ماه اخیر در مواردی به صورت پررنگ مطرح شد که حمایت صریح از یک کاندیدا و فرستادن نفر دیگر به عرصه ی انتخابات سر آغاز آن بود و سپس در مناظره ها، نامه به مقام معظم رهبری، خطبه معظم له و دفاع از گذشته ی آقای هاشمی، تحریک مردم توسط دختر ایشان در تجمعات، دستگیری چند تن از خانواده ایشان در اغتشاشات، نماز جمعه ایشان، اظهارات متهمان علیه مهدی هاشمی، اظهاراتشان در جمع دانشجویان در مشهد و موضع گیری اخیر ایشان در موضوع آقای صانعی و نفی گذشته ی خودشان در جریان عزل شریعتمداری از مرجعیت، مطرح شدن نام ایشان ادامه یافت.

این تحریکات و موضع گیری ها از دید مردم نه تنها سکوت در مقابل جریانات اخیر بود بلکه بازی آشکار و پنهان ایشان برای ادامه

اخبار

کردند. در این دیدار که پنج شبه ی گذشته صورت گرفت، استاد مصباح مسائلی اخلاقی و سیاسی را مطرح کرد. ایشان ضمن بیان این که دو نگاه به زندگی داریم که یکی زندگی را محدود به همین دنیا و دیگری آن را بسیار گسترده تر می بیند افزودند که شما باید برای دانستن تلاش کنید تا فریب نخورید و سپس عزم و اراده ی خود را تقویت کنید. استاد ضمن بیان این که خدا به کمک متقین می آید خاطر نشان کرد که این همه هزینه ی بیگانگان برای آشوب در روز عاشورا به اراده ی الهی به تقویت بیش از پیش نظام اسلامی انجامید. ایشان هم چنین درباره ی شعار «جانم فدای رهبر» گفت که مردمی که این شعار را از ته دل



می دادند نه کسی مجبورشان کرده بود و نه از مشکلات کشور بی خبر بودند بلکه این محبت مصداق آیه ی قرآن است که *إِن الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا وَسَعَةً* می دادند.

- اعضای بسیج دانشجویی پردیس دانشکده ی فنی دانشگاه تهران، پنج شبه ی گذشته پس از دیدار با استاد مصباح یزدی، به دیدار خانواده ی چند شهید رفتند و سپس با حضور مقابل بیت آیت الله العظمی نوری همدانی ضمن نصب پارچه نوشته ای از طرف بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران، از مواضع روشنگر و انقلابی این مرجع شجاع تقدیر کردند.
- جلسه دوم از سری جلسات آزادراه اندیشه حول مسائل حکومت اسلامی برگزار شد. در این جلسه که با موضوع مشروعیت و مقبولیت (۲) در اتاق شورای دانشکده برق و کامپیوتر برگزار شد، مسائلی پیرامون مبانی فلسفی حقوق و معنای مشروعیت با حضور عقاید مختلف طرح و بررسی شد. این جلسات دوشنبه ها ساعت ۱۸ در اتاق شورای دانشکده ی برق و کامپیوتر، با برگزار می شود.
- جنگ جویان یمنی در دوجبهه، جلوی پیشروی نیروهای سعودی و یمنی را گرفتند. در این درگیری ها تسلیحاتی از جمله چند تانک سعودی به دست جنگجویان الحوثی افتاد.

- پس از راهپیمایی و تجمع چهارشنبه ی دو هفته ی گذشته مردم حزب الله، رسانه های ضد انقلاب پس از خروج از شوک چندین ساعته، زبان به توهین به مردم انقلابی باز کردند. رسانه های ضدانقلاب داخلی و خارجی انگیزه ی سه الی چهار میلیون شرکت کننده ی تهرانی در این تجمع را که برای حمایت از ولایت فقیه و نظام و محکوم کردن هتک حرمت های سبزها در روز عاشورا به خیابان ها آمده بودند، توزیع کیک و ساندیس در این تجمع اعلام کردند!

- پس از وقایع ناگوار روز عاشورا و حماسه ی میلیونی مردم ایران در روز چهارشنبه، میر حسین موسوی طی بیانیه ای بدون عدول از تهمت ها و توهین های گذشته ی خود، با فرار به جلو، با لحنی درمناذه، به خط و نشان کشیدن برای نظام پرداخت. وی بدون اشاره به تجمع میلیونی مردم حزب الله در روز چهارشنبه و فراگیری شعارهایی چون «مرگ بر موسوی»، «آشوبگر عاشورا اعدام باید گردد»، «موسوی، بی بی سی، عامل انگلیسی» و از این دست، راهکارهای انتزاعی خود را برای برون رفت از وضع فعلی ارائه کرد.

- در پی نامه ی محسن رضایی به رهبر انقلاب و عقب نشینی انگاشتن بیانیه ی هفدهم موسوی و تکرار طرح دروغین وحدت برای نجات بازیگردان پنهانی فتنه ها، بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران طی نامه ی سرگشاده ای به محسن رضایی اعلام کرد که «نخواهیم گذاشت جام زهر دیگری تدارک ببینید». در این نامه ضمن اشاره به نقش غیرقابل قبول رضایی در دامن زدن به توهم تقلب، به برداشت او از بیانیه ی ۱۷ موسوی انتقاد شده است. در این نامه ضمن اشاره به درماندگی و به بن بست رسیدنی که در متن بیانیه موسوی مشهود است، بندهایی از این بیانیه که نشان دهنده ی اصرار موسوی بر مواضع مجرمانه اش می باشد، ذکر شده است. هم چنین در این نامه خاطر نشان شده است که مشکل ما با موسوی انکار دولت احمدی نژاد نیست بلکه دهن کجی به ولایت فقیه و قانون اساسی و سازوکارهای قانونی است.

- جمعی از دانشجویان بسیجی دانشگاه آزاد، در اعتراض به ریاست غیرقانونی ۲۷ ساله ی جاسبی بر این دانشگاه، رو به روی واحد علوم و تحقیقات این دانشگاه تجمع کردند. این تجمع همزمان با همایشی بود که قرار بود هاشمی رفسنجانی در آن سخنرانی کند که به دلایل نامعلوم این سخنرانی لغو شد.

- پنجاه نفر از فعالان بسیج دانشجویی پردیس دانشکده های فنی دانشگاه تهران، با استاد مصباح دیدار

ادامه از صفحه اول...

هاشمی به شیوه ای خاص سخنرانی می کرد. ابتدا کلماتی کلیدی را مطرح می کرد (صدا و سیما، چین، ظلم و ستم و...) و در حالی حامیان موسوی به شعار الله اکبر مشغول می شدند، در باب کلمه ی گفته شده توضیحاتی ارایه می کرد که با برداشت اولیه ی آنها کاملاً متفاوت بود!

وقتی که هاشمی از صدا و سیما گفت، همه به یکباره شعار الله اکبر و درود بر هاشمی می دادند! اما دولت مستاجل بود! وقتی که خواست ادامه بدهد، من گفتم که ۳ میلیون شرط می بندم که الان از وحدت می گوید و به ناگاه چنین گفت! برادر کوچک ترم، برای اعلام حمایت از سخنان هاشمی، با صدای بلند فریاد زد: «الله اکبر» و جماعتی هم چنین کردند و لیدرها خودشان را نشان دادند! توی جمعیت بلند شدند و فریاد می زدند «آرام»، هیس، شعار ندهید. یک از لیدرها با انگشت به برادر اشاره کرد و او را تهدید کرد (انگشتش سبابه اش را زیر گلویش حرکت داد، به حالتی که سرت را می برم! البته جدی نمی گفت).

حالا دیگر به شدت مورد توجه حامیان موسوی قرار گرفته بودیم و نگاه های آنها کمی سنگین تر شده بود.

من و صادق حسابی، از دست ملتی که به تقلید برادرم شعار دادند، خندیدیم و البته هاشمی همچنان ادامه می داد. به ناگاه همه را به قانون فرا خواند و گفت که باید ملاک قانون باشد. کارد اگر به حامیان موسوی می زدی، خونشان در نمی آمد! برادرم در این بل بشو، فریاد دوم خود را مینی بر تایید سخنان هاشمی با شعار الله اکبر سر داد! من روی سجاده نشسته بودم که دیدم لشگر لیدرهای موسوی چی به سمت مان حمله کردند. چند تایی توی گوش برادرم زدند و من هم متقابلاً عکس العمل نشان دادم و بعضی را زدم! و در این حین فریاد می زدم: «درگیری نشود، آرام باشید!» چند نفر به کمک مان آمدند و برادرم را از مهلکه رها کردند. فحاشی های ناموسی لیدرهای «موسوی چی» برایم خاطره شد! سن و سال لیدرهایی که در ابتدا حمله کردند خیلی کم بود اما به سرعت لیدرهای میانسال جای آنها را گرفتند. به شدت فحاشی می کردند.

پسر جوانی به شدت به برادرم فحش می داد که جای شما خالی دستش را گرفتم و حسابی سرش داد زدم. او صدایم را نمی شنید و من هم همینطور! یکی از حاضران ما را از هم جدا کرد. خانمی چادری که طرفدار موسوی بود به سراغ من آمد و گفت: «خجالت نمی کشید؟ مردم را (منظورش برادرم بود

جنبش خس و خاشاک

محمد مهدی سیار

از حلقه هایمان به در افتاد رازها با قیل و قال بی ثمر عشقبازاها دوشید فتنه ای شتران دوساله را بر دوششان نهاد به بازی چهارها [۱] شوخی شده است و عشوہ نماز شیوخ شهر رحمت به بی نمازی ما بی نمازها خیل پیاده ایم، کجا بازگو کنیم؟ رنجی که برده ایم ز شطرنج بازها ماییم و زخم خنجر و دست برداران ماییم و میزبانی این ترک تازه در پیش چشم کوخ نشینان غریب نیست از کاه، کوه ساختن کاخ سازها قرآن به نیزه رفت، خدایا مخواه باز بر نیزه ها طلوع سر سرفرازها در گنبد کیود زمان ما کیوتران بستیم چشم و بسته نشد چشم بازها ما را ز جنبش خس و خاشاک باک نیست بر خاکمان مباد هجوم گرازاها [۱] امام علی: در فتنه مانند بچه شتری دوساله باش؛ نه پشتی دارد که سوارش شوند و نه سینه ای که بدوشندش.

برادرم شعار دادند، خندیدیم و البته هاشمی همچنان ادامه می داد. به ناگاه همه را به قانون فرا خواند و گفت که باید ملاک قانون باشد.

کارد اگر به حامیان موسوی می زدی، خونشان در نمی آمد! برادرم در این بل بشو، فریاد دوم خود را مینی بر تایید سخنان هاشمی با شعار الله اکبر سر داد! من روی سجاده نشسته بودم که دیدم لشگر لیدرهای موسوی چی به سمت مان حمله کردند. چند تایی توی گوش برادرم زدند و من هم متقابلاً عکس العمل نشان دادم و بعضی را زدم! و در این حین فریاد می زدم: «درگیری نشود، آرام باشید!» چند نفر به کمک مان آمدند و برادرم را از مهلکه رها کردند. فحاشی های ناموسی لیدرهای «موسوی چی» برایم خاطره شد! سن و سال لیدرهایی که در ابتدا حمله کردند خیلی کم بود اما به سرعت لیدرهای میانسال جای آنها را گرفتند. به شدت فحاشی می کردند.

پسر جوانی به شدت به برادرم فحش می داد که جای شما خالی دستش را گرفتم و حسابی سرش داد زدم. او صدایم را نمی شنید و من هم همینطور! یکی از حاضران ما را از هم جدا کرد. خانمی چادری که طرفدار موسوی بود به سراغ من آمد و گفت: «خجالت نمی کشید؟ مردم را (منظورش برادرم بود

یادداشت سر دبیر

در ترم تحصیلی گذشته بیشتر نوشته های نبض به توصیف و نقد و محکوم کردن ساختار شکنی ها و بی قانونی های سبزه ها و جریان های دانشجویی حامی آن ها گذشت. گرچه تا زمانی که «کودتای سبز علیه جمهوریت» و «مبارزه ی نرم علیه اسلامیت» اشراقیت خودخواه در جریان است نمی توان دفاع از حق را فراموش کرد، ولی بیاییم یکبار با خود فکر کنیم که اگر در هر بحرانی که مستکبران خارجی و زیاده خواهان داخلی برای جمهوری اسلامی به وجود می آورند، ترویج آرمان هایمان را فراموش کنیم و به زد و خورد سیاسی بپردازیم (و حتی گاهی در میانه ی زد و خوردها، پا روی آرمان هایمان بگذاریم) چگونه به گسترش «تفکر خط امامی» امید بندیم؟ اگر بزرگترین دشمن خود را همکلاسی دگراندیش و دگرباش خود بدانیم، چگونه می خواهیم «دست و دندان ابرقدرت ها را بشکنیم»؟ و اگر مصلحت اندیشانه از مظلوم (حتی مجرم مظلوم) دفاع نکنیم، چگونه ادعای «شریک غم مستضعفان جهان» بودن را می کنیم؟

افق دید ما کوتاه شده و عمق نگاه ما ناچیز. دشمن ما همکلاسی ما نیست که در این فضای غبارآلود ساختار شکنی می کند، دشمن ما اعضای تشکیلی نیستند که طبق اساسنامه شان باید به ولایت فقیه معتقد باشند ولی بعضاً سکولارهایی به معنای واقعی کلمه اند، دشمن ما آنان نیستند که نام شریعتی و مطهری و امام را می برند ولی نظریه پردازان شان سروش و مجتهد شبستری اند، دشمن ما تشکیلی نیست که از خط امام دم می زند ولی بیشتر به شاخه دانشجویی نهضت آزادی می ماند. اگر ما بسیجی بودیم و خط امام را آن چنان که هست نشان می دادیم و عمل می کردیم، این همه نفاق و ریا و عناد پیش نمی آمد.

امام در بازار مکاره ی اندیشه های مارکسیستی اپوزیسیون و در تب و تاب ناسیونالیسم افراطی رژیم شاه، به گونه ای اسلام را معرفی کرد که جلوه ی خط امام، عظمت پوشالی ناسیونالیسم ایرانی و مارکسیسیم را برای مدت ها از یادها برد. حال ما باید از خود بیرسیم که در سالهای پس از امام چه کردیم که «سازندگی» و «اصلاحات» جذاب تر از آرمان های انسانی جهان شمول امام به نظر آمدند؟ خائنین در نظام چه کردند که ذائقه ی مردم این گونه عوض شد؟ چه شد که در دانشگاهمان، خط امام به یک ارزش توخالی رسمی تبدیل شده که گرچه از آن زیاد می گویند، ولی به آن اعتقاد ندارند مگر

عده ای قلیل و آن را نمی شناسند مگر تعدادی انگشت شمار؟

قبل از همه خود را محکوم کنیم که چه کردیم و چه نکردیم که اندیشه های امام به موزه های انقلاب سپرده شد؟

که داشتم هل می دادمش تا برود! در نماز جمعه هم دستگیر می کنید؟» من هم که شاخ در آورده بودم فریاد زدم: «چرا توی کاری که به شما مربوط نیست دخالت می کنید؟ برادرم است، من هادی و او... است.»

روزه بودم و فشار تشنگی به شدت رویم اثر کرده بود. دمای هوا به شدت بالا رفته بود و هیجانی که به من تحمیل شده بود روی ضربان قلبم اثر منفی گذاشته بود. کمی که در خیابان وصال بالا رفتیم از شدت فشار به کناری نشستیم و روزه ام را با مقداری آب که یکی از رانندگان اتوبوسهای پارک شده به من داد باز کردم. حالم بهتر شده بود.

بدون اینکه نماز بخوانیم، به سمت پارک حرکت کردیم و بالا رفتیم. خطبه ها که تمام شد، خیابان وصال، پر از آدم هایی شد که داشتند بدون نماز خواندن محل را ترک می کردند. همه جور آدمی هم درونشان بود. بعد از پایان خطبه ها و درحالی که هنوز نماز تمام نشده بود، شعارهای حمایتی به نفع میرحسین شروع شده بود. درخیابان وصال، افرادی

مردم را به بالا گرفتن دستهایشان و نشان دادن علامت پیروزی ترغیب می کردند.

از تریبون نماز جمعه شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر انگلیس گفته می شد و حامیان موسوی به شدت شعارهایی چون مرگ بر روسیه، مرگ بر چین و بعضا مرگ بر دیکتاتور سر می دادند. بعد از نماز، وحدت از دست رفته بود.

توی پارک هر کس ما دو نفر را می دید، کمی صبر می کرد تا از کنارش عبور کنیم و دوباره به صحبت کردن ادامه می داد!

خانمی به شوهرش می گفت: هاشمی خوب شروع کرد اما آخرش را خراب کرد. شوهرش گفت: آره، هاشمی [...]! چقدر رویش حساب می کردیم؟

کمی توی پارک صبر کردیم. مردم هم از طریق خیابان کارگر به سمت بالا در حرکت بودند. شعاری که لیدرها می گفتند و روی آن بسیار تاکید می کردند «یا حسین، میر حسین» بود. به نظرم این ابتدایی برای تشکیل جبهه ای با محوریت میر حسین موسوی است. جبهه ی اصلاحات را اگر کسی در موردش مطالعه داشته باشد و یا آن زمان را درک کرده باشد، خوب می داند که به اندیشمندان خاتمی محور، جبهه ی خاتمی محور و... خاتمی محور شناخته و معرفی می شد. این هم یک قدم دیگر تا شروع دوباره ای برای جبهه های فرد محور در جناح چپ.

مسیر برگشت به سمت میدان ونک و اتوبان های جلال و کردستان، پر از اتومبیل شده بود اما ما که به سمت میدان فاطمی رفتیم، بعد از ورود به خیابان مطهری (به سمت شرق تهران) هیچ ترافیکی ندیدیم. باز هم ثابت شد که حامیان موسوی از طبقات بالادست مالی بودند که به نماز جمعه آمدند. نماز جمعه ای که یا آنرا نخواندند و یا اگر خواندند ناصحیح خواندند (اتصال نماز در بسیار از مناطق خیابان قدس قطع شده بود).